



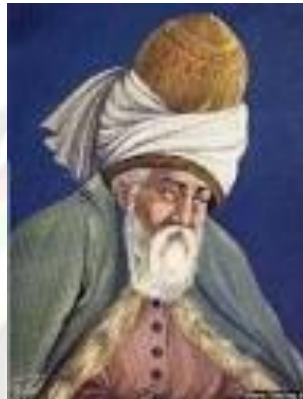
۲۰۱۶/۰۶/۰۲



ارسالی تور اچکزی

شرمی نکردی از خدا

مولانای بلخ



ای ساقیا مستانه رو، آن یار را آواز ده
گر او نمی آید بگو، آن دل که بردی باز ده
افتاده ام در کوی تو، پیچیده ام بر موی تو
نازیده ام بر روی تو، آن دل که بردی باز ده
بنگر که مشنق تو ام، مجنون غمناک تو ام
گرچه که من خاک تو ام، آن دل که بردی باز ده
ای دلبر زیبای من، ای سرو خوش بالای من
لعل لببت حلوی من، آن دل که بردی باز ده
ما را به غم کردی رها، شرمی نکردی از خدا
اکنون بیا در کوی ما، آن دل که بردی باز ده
تا چند خون ریزی کنی، با عاشقان تیزی کنی
خود قصد تبریزی کنی، آن دل که بردی باز ده
از عشق تو شاد آمدم، از هجر آزاد آمدم
پیش تو بر داد آمدم، آن دل که بردی باز ده

«مولانای بلخی»